

شهیدی که دامنه مبارزاتش، در سرتاسر ایران گسترده بود

۴ شهریور ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۱۵

مجاهد شهید سید علی اندرزگو (معروف به شیخ عباس طهرانی) یکی از باشکوه ترین، پاک ترین و خالص ترین چهره های مبارزه مسلحانه و قهرآمیز ایران به شمار می رود.

شهید اندرزگو در رمضان سال ۱۳۱۸ شمسی، در خیابان شوش تهران در یک خانواده متوسط دیده به جهان گشود. او پس از طی دوران کودکی و در پایان تحصیلات ابتدایی به سبب مشکلات معیشتی، ترک تحصیل کرد و در یک کارگاه نجاری مشغول به کار شد. از آن جایی که به علوم دینی علاقه وافری داشت پس از فراغت از کار روزانه، تا پاسی از شب در مسجد هرنندی دروس فقه و اصول می خواند.

از فعالیت های سید علی اندرزگو در دهه ۱۳۳۰ اطلاع زیادی در دست نیست. در این دوران جامعه از نظر سیاسی فضای پر اختناق داشت که گروه ها و دستجات سیاسی در اوضاع کشور نقش نداشتند. برعکس، موقعیت برای تحکیم دیکتاتوری پهلوی و یکپارچگی امریکا در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور و سرکوب حرکت های مستقل و حتی مذهبی مانند جریان محاکمه و اعدام فداییان اسلام مناسب بود. نه از حزب خبری بود، نه از دسته و تشکیلاتی دیگر. تنها روزنه تنفس افراد جامعه محافل و مجامع غیر سیاسی و ادبی و فرهنگی بود. البته برخی گروه های زیرک و هوشیار در لوای محافل غیر سیاسی یا کار سیاسی می کردند و یا زمینه های فعالیت سیاسی را می چیدند، ایام دهه سی به سرعت می گذشت.

وی در نوجوانی با نواب صفوی آشنا شد. منش و شخصیت این روحانی مبارز در ذهن و ضمیر او اثری ژرف نهاد و فرایند این تاثیر روحی، آشنایی با تشکیلات فدائیان اسلام و راه مبارزاتی آنها بود که در تعیین مشی مبارزاتی شهید اندرزگو نقش آفرین بود. وی که در آن سال ها به سلاح علم و ایمان، خود را مسلح می ساخت، سرانجام با درک و لمس روح نهضت ۱۵ خرداد به رهبری امام خمینی (ره) در سن ۱۸ سالگی گام به عرصه مبارزه با رژیم پهلوی نهاد. شهید اندرزگو در جریان قیام ۱۵ خرداد یکی از عاملین تظاهرات پرشور مردم بود که همان شب با اهدای کتابی از امام مورد تقدیر قرار گرفت.

پس از واقعه ۱۵ خرداد، در همان رابطه دستگیر و تحت شدید ترین شکنجه ها قرار گرفت و با این که در زیر شکنجه بیهوش شده بود، به سبب عزم خدادادی کوچکترین کلامی که بتواند شکنجه گران را به مقصودشان رهنمون سازد بر زبان نیاورد. پس از رهایی از زندان با شهید حاج صادق امانی و دیگر دوستانی که از سابق می شناخت ارتباط برقرار کرد و وارد شاخه نظامی هیات متلفه

جمعیت های اسلامی شد. در همین زمان مساله ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت مطرح شد و او به همراه دیگر افراد شرکت کننده در این ترور (محمد بخارایی، رضا صفار هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد و حاج صادق امانی) در مراسم تحلیف منصور شرکت کرد و اولین نفری بود که دست روی قرآن گذاشت و سوگند یاد کرد که تا آخرین قطره خون خود نسبت به نهضت و آرمان‌های اسلامی آن وفادار بماند.

سیدعلی جوان که ۱۹ سال بیشتر نداشت، در این عملیات مسوولیت کند کردن حرکت اتومبیل منصور را در محدوده بهارستان برعهده داشت تا محمد بخارایی بتواند با دقت عمل او را از پای در آورد. وقتی اندرزگو با موفقیت وظیفه خود را انجام داد، منصور به ناچار در نزدیکی مجلس از اتومبیل پیاده و عازم مجلس شد و همین امر فرصتی فراهم آورد که شهید بخارایی از این موقعیت استفاده کرده و او را با گلوله مورد اصابت قرار دهد. پس از این حرکت، اندرزگو برای اطمینان از مرگ منصور، خود را به او رساند و گلوله دیگری در مغزش خالی کرد و به سرعت متواری شد. سیدعلی از آن به بعد زندگی مخفی اختیار کرد و مخفیانه در قم زندگی و تحصیل علوم حوزوی را ادامه داد.

رژیم پهلوی که از یافتن وی مایوس شده بود، او را غیابا محاکمه و به اعدام محکوم کرد. اما پس از مدتی، توسط ساواک شناسایی شد ولی توانست فرار کند و خود را مخفیانه به عراق رساند و با امام از نزدیک دیدار کرد. وی پس از بازگشت به ایران، روزها با لباس مبدل و با نام‌های مستعار به شهرستان‌های مختلف مسافرت می‌کرد و به فعالیت‌های تبلیغی مشغول می‌شد و شب‌ها نیز در نزد ادیب نیشابوری به توسعه معلومات می‌پرداخت و همزمان، طلاب دیگر را نیز از اطلاعات علمی و مبارزاتی‌اش بهره‌مند می‌کرد. او در مشهد چندین خانه عوض کرد و همان زمان پنهانی به سفر حج رفت. در سفری دیگر که عازم انجام حج عمره شده بود، خود را به نجف اشرف رساند و بار دیگر به دیدار امام رفت و از آنجا برای دیدار با مبارزان کشورهای دیگر و افزودن بر دانسته‌های علمی رهسپار سوریه و لبنان شد.

اندرزگو در ۱۳۴۵ به ایران بازگشت، به قم رفت و با اسامی مستعار مجدداً سرگرم فعالیت‌های انقلابی شد و هرگاه فرصتی پیش می‌آمد با سخنرانی‌های پرشور خود در شنوندگان تاثیر بسزایی می‌گذاشت و آنان را به تحرک وای داشت. همین سخنرانی‌ها باعث شد وی دوباره شناسایی شود. ناگزیر به تهران آمد و در محله چیدر سکنی گزید.

در سال ۱۳۵۱، یکی از دوستان وی دستگیر و در زیر شکنجه علیه وی اعتراف کرد و ساواک با استفاده از سرنخی که به دست آورده بود، درصدد دستگیری اندرزگو برآمد. اما او بار دیگر توانست از دست ساواک بگریزد و به قم برود. در قم مجدداً با نام مستعار و با ظاهری دیگر، اتاقی اجاره کرد و مشغول فعالیت شد و با گروه‌های مبارز مسلمان به برقراری ارتباط پرداخت و برای آن‌ها پول، اسلحه، مهمات و امکانات فراهم کرد. بار دیگر، ساواک موفق به شناسایی محل زندگی او شد و این بار نیز، وی از معرکه گریخت و با نامی دیگر و در لباسی مبدل، خود را به مشهد رساند و در آن شهر با حجت‌الاسلام عباس واعظ طبسی تماس گرفت و با کمک ایشان توانست همراه همسرش و به طور پنهانی از طریق زابل و زاهدان به افغانستان فرار کند. وی در افغانستان تنها یک ماه دوام آورد و نتوانست دور از مبارزه باشد، بدین ترتیب مخفیانه خود را به مشهد رسانید.

بر اساس اسناد باقیمانده از ساواک و دیگر شواهد قطعی سیدعلی اندرزگو، در ۱۹ ماه مبارک رمضان مصادف با دوم شهریور ۱۳۵۷ در درگیری مسلحانه با نیروهای ساواک کشته شد. وی در حالی که راهی منزل یکی از دوستانش بنام حسن صالحی بود، در محاصره مأموران ساواک قرار گرفت. مأموران ابتدا او را از ناحیه پا زخمی کردند. در این فرصت، اندرزگو که نقش بر زمین شده بود، با خوردن کاغذهای حاوی شماره تلفن دوستان و نزدیکانش و آغشته کردن بقیه مدارک به خون خود و نابود کردن آنها، مانع از آن شد که نشانی کسی به دست ساواک بیفتد. وی سپس بار دیگر با تیراندازی بسوی مأموران ساواک به مقاومت پرداخت تا اینکه با شلیک پی در پی گلوله‌های آنها به شهادت رسید و در قطعه ۳۹ بهشت زهرای تهران به خاک سپرده شد. از اندرزگو ۴ فرزند به نام‌های مهدی، محمود، محسن و مرتضی به یادگار مانده است.

شهید اندرزگو چریکی بود که دامنه مبارزاتش، از لبنان تا افغانستان گسترده بود. او در مدت اقامتش در لبنان، در شکل بخشیدن به گروه‌های بسیاری از مبارزان پراکنده فلسطینی موفقیت‌هایی کسب کرد. ساواک ۱۵ سال سایه وار دنبال او می‌گشت، لکن هر وقت به مخفیگاه وی می‌رسید، سید توانسته بود از دام مأموران بگریزد. عبدالکریم سپهرنیا، دکتر حسینی، شیخ عباس تهرانی، ابوالحسن نحوی، سید ابوالقاسم واسعی، محمد حسین الجوهرچی، نام‌هایی بودند که سید از آنها استفاده می‌کرد و مناسب هر نام، به چهره‌ای ظاهر می‌گردید.

منابع:

۱- اندرزگو، حسین (برادر سیدعلی اندرزگو)، مصاحبه با مجله سروش، شماره ۶۱، ۱۳۵۹.

۲- دوانی، علی، نهضت روحانیون ایران، بنیاد فرهنگی الرضا، ۱۳۵۸.

۳- ناگفته‌ها: خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۵۷.

۴- شهید اندرزگو در قامت یک برادر، گفت‌وگو با سیدحسین اندرزگو، شاهد یاران، شماره ۲۴.

منبع: قدس آنلاین

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۳۱۳۵۴/گسترده-ایران-سرتاسر-مبارزاتش-دامنه-شهید-۳۱۳۵۴>